

# چرا توسعه پیچیده تر از رشد است: رفع برخی از ابهام‌ها\*

حمید حسینی\*

اقتصاد توسعه، به‌مثابه علم اقتصاد ملل کمتر توسعه یافته، در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ ظهور یافت. هر چند بسیاری از پیشگامان این شاخه سیاست‌گراتر از دانش اقتصاد آگاه از ویژگی‌های کشورهای غیرصنعتی فقیر بودند، اما متأسفانه بسیاری از اقتصاددانان توسعه از ویژگی‌های خاص کشورهای کمتر توسعه‌یافته غفلت ورزیدند و برای این کشورها همان نسخه‌های سیاستی را تجویز کردند که برای ملل توسعه‌یافته‌تر تجویز می‌شد. بسیاری از مورخان اندیشه توسعه، با چسبیدن به اقتصاد واحد، ریشه‌های توسعه را در نوشته‌های آدام اسمیت و سایر پیشگامان اقتصاد مدرن جستجو کردند که در جوامع صنعتی غرب ریشه دارد. در نتیجه، بسیاری از اقتصاددانان توسعه واقع‌بینی و مناسبت و کفایت نظریه را به‌هنگام مطالعه کشورهای کمتر توسعه‌یافته نادیده گرفتند.

پیامد نامیمون این غفلت، خلط مفهوم توسعه با مفهوم کمتر پیچیده رشد بوده است. من استدلال می‌کنم که این خلط به کاربرد تولید ناخالص داخلی سرانه در اندازه‌گیری رشد، به‌عنوان تنها معیار و شاخص، و همین‌طور استفاده اقتصاددانان توسعه و نهادهای بین‌المللی از الگوهای رشدی چون هارود-دومار به‌عنوان راه‌حل، منجر شد.

این مقاله تلاشی است در جهت روشن کردن خلط‌های به‌وجود آمده درباره توسعه و رشد؛ سعی است در جهت نشان دادن این که چرا توسعه خیلی پیچیده است، و کوششی است در جهت یافتن علل این خلط. برای نشان دادن این موارد، مقاله از مفاهیم ناکارایی ایکس (X) هاروی لیبنتشتاین و دوگانگی سازمانی هلامانت بهره گرفته است.

## مقدمه

از زمان انتشار آثار دیوید ریکاردو و ناسا سینیور تاکنون، اقتصاد رسمی اصول و قوانین اقتصادی را

- متن انگلیسی این مقاله همزمان در شماره مارس ۲۰۰۳ مجله *Review of Social Economy* در حال انتشار است.

\* دکترای اقتصاد، استاد کینگ کالج (king's College) امریکا.

چرا توسعه پیچیده تر از رشد است ... ۴

جهان‌شمول و دائمی، و بنابراین قابل تعمیم به تمام جوامع و همه اعصار دانسته است. ما در ادامه نشان خواهیم داد اقتصاد رسمی، که ریشه آن را باید در تجربه‌ها و نارسایی‌های جوامع صنعتی و پیشرفته جهان غرب جست‌وجو کرد، توانایی بررسی تمامی مسائل کشورهای توسعه‌نیافته غیرغربی دنیای امروز را ندارد و نمی‌تواند راه‌حلی برای رفع مسائل مرتبط با فقر و عقب‌ماندگی این کشورها ارائه دهد. بر مبنای توان حل مسائل مذکور این کشورها، نظریه‌های اقتصاد رسمی نه واقع‌گرایانه است و نه مناسب. از آن‌جا که مقوله توسعه، برخلاف رشد، پیچیده است وبعاد بسیاری را شامل می‌شود، بررسی آن از حیطة و سیطره اقتصاد رسمی خارج است. در مقابل، اقتصاد توسعه، به مثابه مجموعه‌ای از نظریه‌ها و سیاست‌های اقتصادی، با هدف بررسی ریشه‌های پیچیده مسائل عمیق فقر و عقب‌ماندگی در کشورهای توسعه‌نیافته و ارائه راه‌حل برای آن‌ها، پایه‌گذاری و طراحی شده است.

مطالعه جوامع عقب‌افتاده از جانی، نیازمند برخوردی واقع‌گرایانه و مناسب با مسائل رفتاری، فن‌شناختی و نهادی این جوامع است؛ از جانب دیگر، مستلزم توجه به مسائل پویای رشد، توزیع درآمد و فقر اقتصادی است. از این‌رو، لازمه این مطالعه برخوردی ریشه‌ای با مسائل گوناگون این کشورها - همانند فقر و عقب‌ماندگی - است. توجه به این نارسایی‌ها و کوشش در جهت برخوردی واقع‌گرایانه، مناسب و مربوط در جهت حل این مسائل، ما را وادار می‌دارد بر بسیاری از مفروضات ساده‌گرایانه اقتصاد رسمی - سنتی چشم‌پوشیم.

به اعتقاد و باور اقتصاددانانی چون لیونل رابینز، آرتور لویس، جرالدمیر، و ایرما آدلمن اقتصاد توسعه با کتاب ثروت ملل، یا حتی با آثاری پیش از این اثر پراهمیت آدام اسمیت آغاز شد؛ اما از نظر این قلم مطمئناً پیدایش شاخه‌ای از علم اقتصاد را، که امروزه به «اقتصاد توسعه» معروف است، باید در سال‌های جنگ جهانی دوم و چند سال اول پس از پایان آن جنگ جست‌وجو کنیم. البته، تحلیل‌های اقتصادی آدام اسمیت [به باور آمارتیا سن، ۱۹۸۸، ص ۱۰]، حتی تحلیل‌های اقتصادی متفکرانی چون ویلیام پتی، گرگوری کینگ، فرانسیس کنت، آنتونین لاووازیه و ژوزف لاگرانج، مفهوم اسمیتی "پیشرفت ملی در ثروت" و "فرآیند طولانی مدت تغییرات اقتصادی" را توضیح می‌دهد. با وجود این، مشکل بتوان با این نظر آمارتیا سن (۱۹۸۸) هم‌عقیده بود که مطالعه طبیعت ثروت ملل (توسط آدام اسمیت) در واقع چیزی به‌جز ارائه مباحث اقتصاد توسعه نبود. منظور ما از اقتصاد توسعه، بخشی از دانش اقتصاد است که در چند دهه اخیر برای توضیح نارسایی‌های اقتصادی کشورهای فقیر امروزی و عمدتاً مستعمرات پیشین، پا به عرصه وجود گذاشته است. نباید فراموش کرد که آدام اسمیت و سایر پیشگامان علم اقتصاد مدرن، در واقع، پیدایش سرمایه‌داری پیشرفته صنعتی و همین‌طور رشد اقتصادی در کشورهای غربی را بررسی کرده‌اند. اما شاخه‌ای از علم اقتصاد

که در پنج، شش دهه اخیر آن را با نام اقتصاد توسعه شناخته‌ایم، به دنبال توضیح مسائل کشورهای عقب افتاده و غیر غربی امروزی، به منظور یافتن راه‌حل‌ها و سیاست‌های اقتصادی چاره‌ساز مشکلات و معضلات اقتصادی و اجتماعی این کشورها بوده است. در حالی که توجه آدام اسمیت و سایر پیشگامان علم مدرن اقتصاد به کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری زمان خود معطوف بود، اقتصاد توسعه معاصر صرفاً به کشورهای جهان سوم توجه دارد. به باور هانس اُرنلدت (۱۹۸۷، ص ۴۹)، اقتصاد توسعه زمانی پا به عرصه وجود گذاشت که جهان، پس از جنگ دوم جهانی، به این توافق عمومی رسیده بود که برای حل معضلات اقتصادی کشورهای فقیر باید چاره‌ای اندیشید. جالب توجه است که در آن زمان کشورهای جنوب و شرق اروپا نیز به عنوان کشورهای توسعه نیافته در نظر گرفته می‌شدند. در سال‌های جنگ جهانی دوم، پل روزنشتاین - رودان، نظریه پرداز اقتصادی که به مسائل توسعه نیافتگی توجه ویژه‌ای داشت، کوشید با کمک اقتصاددانان دیگری، مشکلات کشورهایی را که در شمار کشورهای توسعه نیافته و فقیر قرار می‌دادشان، مورد مطالعه و بررسی قرار دهد. وی در جایی از اثر خود (۱۹۸۴، ص ۲۵) می‌گوید: «در لندن پیشنهاد دادم که گروهی به مطالعه مسائل کشورهایی پردازند که از لحاظ اقتصادی عقب افتاده‌اند.» این پیشنهاد به ایجاد گروه مطالعه‌ای در «مؤسسه سلطنتی امور بین‌المللی» (خانه چاتام) در لندن انجامید؛ که طی سال‌های ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵ مطالعاتی را انجام داد. مقاله معروف روزنشتاین - رودان (۱۹۴۳)، منتشره در *Economic Journal* در، واقع نتیجه مطالعه و بحث‌هایی بود که در این گروه صورت گرفته بود. این اثر مهم و سایر نوشته‌های پیشگام اقتصاد توسعه، این پیش فرض را پذیرفته بودند که کشورهای توسعه نیافته - به علت شرایطی متفاوت با کشورهای توسعه یافته صنعتی - نیازمند سیاست‌های اقتصادی خاصی هستند؛ سیاست‌هایی متفاوت از سیاست‌های اقتصادی مورد استفاده در کشورهای توسعه یافته صنعتی. (البته ویلفرد بنسون اولین اقتصاددانی است که از مسائل اقتصادی ویژه کشورهای توسعه نیافته سخن گفت و آن را در اثر خود [۱۹۴۲] مطرح کرد. پل روزنشتاین - رودان در مقاله‌ای (۱۹۴۴)، منتشر شده در فصلنامه *International Affairs*، از توسعه کشورهای سخن گفت که به لحاظ اقتصادی عقب مانده بودند.

یکی از نتایج تأسف بار پیدایش شاخه اقتصاد توسعه - در میان اقتصاددانان - خلط مفهوم توسعه با مفهوم رشد بود. چنان‌که در این مقاله نشان خواهیم داد، اقتصاد توسعه - که رشد را نیز دربردارد - مفهومی جامع‌تر از مقوله محدود رشد است. در حالی که واژه توسعه به معنای تبدیل سیستم‌های اقتصادی فقیر غیرصنعتی به اقتصادهای توسعه یافته صنعتی است، رشد اقتصادی صرفاً به معنای افزایش تولید ناخالص داخلی، چه در کشوری توسعه یافته و چه در کشوری توسعه نیافته، است. اقتصاد رشد به مفهوم شاخه‌ای از علم اقتصاد معمولاً در مورد کشورهای توسعه یافته صنعتی به کار برده می‌شود. متأسفانه در چند دهه اخیر

چرا توسعه پیچیده‌تر از رشد است ... ۶

تفاوت بین این دو مقوله روشن نبوده است. در واقع حتی برخی از پیشگامان اقتصاد توسعه نیز این دو مفهوم را خلط کرده‌اند. به علت این خلط بود که حتی در دهه‌های ۵۰ - ۱۹۴۰ برخی از اقتصاددانان، توسعه اقتصادی را با افزایش درآمد سرانه کشورهای توسعه‌نیافته یکی گرفتند (برای مثال، جرالدمیر ۱۹۸۴، ص ۶) و گفته آرندت (۱۹۸۱، ص ۴۶۵) در چند سال اول پیدایش اقتصاد توسعه، "توسعه اقتصادی در واقع به معنای رشد و افزایش در درآمد سرانه کشورهای توسعه نیافته بود." آرتور لوئیس (برنده جایزه نوبل اقتصاد به‌خاطر خدماتش به اقتصاد توسعه). در یکی از آثار اولیه‌اش (۱۹۴۴، ص ۵۶) معتقد بود که هدف اقتصاد توسعه کاهش فاصله در درآمدهای سرانه میان کشورهای ثروتمند و فقیر است.

شاید به علت این خلط مفاهیم رشد و توسعه بود که نویسندگان مذکور قدمت اقتصاد توسعه را به درازای اقتصاد مدرن، یعنی آثار آدام اسمیت (در نیمه دوم قرن هجدهم یا حتی آثار سایر پیشگامان علم اقتصاد پیش از نیمه دوم قرن هجدهم) در نظر گرفته‌اند.

من نشان خواهم داد که یکی گرفتن اقتصاد توسعه با اقتصاد رشد، ریشه در این فرض اقتصاد رسمی دارد: قوانین اقتصادی و احکام سیاست‌های اقتصادی جهان‌شمول و ابدی و قابل‌تعمیم به تمام جوامع و اعصار است.

تقلیل مفهوم توسعه به مقوله مشخص و محدود رشد نتایج بسیاری را به همراه داشته است. برای مثال، در زمینه اثرگذاری سیاست‌های اقتصادی، اقتصاددانان به این نتیجه رسیدند که از طریق برنامه‌هایی همچون برنامه مارشال می‌توان کشورهای فقیر غیرصنعتی را نیز با همان سرعت آلمان به ممالکی صنعتی و، به‌لحاظ تکنولوژیکی، پیشرفته تبدیل کرد. ایرما آدلسن (۱۹۹۹، ص ۲) در مورد این تشابه و همسان‌انگاری امیدوارانه در دهه اول ظهور اقتصاد توسعه نوشت: "از طریق این تشابه، امیدوارانه فرض شد که با پایان استعمار و تزریق سرمایه در کشورهای عقب افتاده، می‌توان آن کشورها را به ممالکی پیشرفته و صنعتی تبدیل کرد." به اعتقاد وی این تفکر و فرض که گویا کمبود سرمایه علت اصلی توسعه‌نیافتگی است در واقع به ضابطه و معیاری تبدیل شد که حتی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نیز برنامه‌های کمک‌های "دوجانبه" به کشورهای توسعه‌نیافته را با آن تنظیم می‌کردند (همان). از لحاظ نظری خلط این دو مفهوم موجب شد که اقتصاددانان توسعه و سازمان ملل، طی دو دهه، الگوی هارود - دومار را در تجزیه و تحلیل فقر و عقب ماندگی کشورهای مذکور و چگونگی رفع آن به کار برند.

در ادامه مقاله، برای نشان دادن خلط کردن این دو مفهوم نزد اقتصاددانان توسعه، ابتدا تعاریف گوناگون و متفاوت ارائه شده در چند دهه اخیر از مقوله توسعه را ارائه خواهم داد. برای اثبات این امر که مفهوم توسعه پیچیده‌تر از مفهوم رشد است، از مفهوم مرز یا منحنی امکانات تولید که مفید می‌دانم، استفاده خواهم

کرد. در عین حال، برای توضیح نظری این موضوع و پیچیدگی آن، مفید می‌دانم که از مضافی چون ناکارایی ایکس، دوگانگی ساختاری، کارکرد توزیعی نهاد بازار در برابر کارکرد مولد آن استفاده شود. این توضیحات را در چند بخش مختلف ارائه خواهم داد.

### آیا اقتصاد توسعه واقعاً با مکتب کلاسیک آغاز شد؟

همچنان که در مقدمه توضیح داده شد، به‌رغم اقتصاددانان مختلف، اقتصاد توسعه با مکتب کلاسیک، یا حتی پیش از آن، با آثار نویسندگانی چون ویلیام پتی و سایر پیشگامان اقتصاد مدرن آغاز شده است. به باور لیونل رابینز (۱۹۶۸)، "بدون شک، کسی که واقعاً اقتصاد توسعه را به دیگران شناساند و اهمیت آن را نشان داد، فردی جز آدام اسمیت نبود." به اعتقاد آرتور لویس (۲۸ ص، ۱۹۹۱)، "اقتصاد توسعه در بریتانیا و طی یک قرن و نیم، از ۱۶۵۰ تا هنگام انتشار کتاب ثروت ملل آدام اسمیت، ایجاد شد." از نظر وی، اقتصاد توسعه در واقع همان مقوله‌ای است که اسمیت در کتاب ثروت ملل آن را «پیشرفت ملی در تمول» نامیده است. آرتور لویس اقتصاد توسعه امروزی را نتیجه «فرآیند طولانی مدت تغییر اقتصادی» می‌داند که قبلاً، هنگامی که مارژینالیست‌ها چارچوب ایستای تفکر اقتصادی و مفهوم محدود تخصیص منابع را ادامه دادند، به پایان رسیده بود (همان). (به همین دلیل است که این اقتصاددان کتاب معروف نظریه اقتصاد رشد خود را ارائه آن سنت کلاسیکی می‌دانست که با پیدایش مکتب مارژینالیسم در ربع چهارم قرن نوزدهم به پایان رسیده بود.) از نظر جرالد میر (۱۹۸۴، ص ۳) نیز اقتصاد توسعه با آدام اسمیت و اقتصاددانان کلاسیک آغاز شد؛ اقتصاددانانی که "هدف‌شان بحث درباره ریشه‌های پیشرفت اقتصادی و تحلیل فرآیند دراز مدت تغییر اقتصادی بود." آمارتیا سن (۱۹۸۳) (برنده جایزه نوبل که تا حدی به خاطر کارهایش در اقتصاد توسعه این جایزه را دریافت کرده است)، اقتصاد توسعه را شاخه جوانی از علم اقتصاد می‌داند که در دهه ۱۹۴۰ پا به عرصه وجود گذاشت. وی، در مقاله دیگری (۱۹۸۸، ص ۱۰) ویلیام پتی را پدر اقتصاد توسعه می‌نامد. وی اقتصاددانان مختلف پیش از آدام اسمیت را پیشگام در اقتصاد توسعه می‌داند، اما او آثار آدام اسمیت را پراهمیت‌ترین آن‌ها می‌داند که به پایه‌گذاری اقتصاد توسعه انجامیده است. به گفته هانس سینگر (۱۹۸۸، ص ۱۱)، "آدام اسمیت را می‌توان اقتصاددان توسعه خواند، چه او به پیشرفت اقتصادی اعتقاد داشت، تکامل اقتصادی جامعه را امری ممکن و طبیعی می‌دانست و از پیشرفت طبیعی فراوان و ثروت سخن می‌گفت. این سرمنشق پویای اجتماعی، که ذاتاً همراه با رشد و انباشت است، همان چیزی است که رشته توسعه را به مثابه رشته‌ای متمایز از علوم اجتماعی، و اقتصاد توسعه را به‌عنوان بخشی از کلیت علم اقتصاد، پایه‌گذاری کرد. اغلب نویسندگان (اقتصاددانان)، رشته اقتصاد توسعه را در سال‌های بلافصل پس از جنگ

چرا توسعه پیچیده‌تر از رشد است ... ۸

جهانی دوم، در الگوی هارود - دومار، می‌یابند؛ الگویی که در واقع ترجمهٔ مکتب همه‌پذیر کینز در آن زمان به یک الگوی رشد پویا بود، تبلور یافت. با وجود این، اقتصاد توسعه در واقع با آدام اسمیت آغاز شد.<sup>۱۱</sup> سینگر (۱۹۸۸، ص ۱۳) بر این باور است که "تفکر آدام اسمیت در کتاب ثروت ملل دربارهٔ دایرهٔ مؤثر و خودکار از بازارهای در حال گسترش، تقسیم کار و تولید فزاینده‌ای که به بازارهای گسترده‌تری منتهی می‌شود، نقش مهم و حتی غالبی را نه تنها در اقتصاد توسعه، که به‌طور کلی در علم اقتصاد داشته است. در زمینهٔ اقتصاد توسعه وارثان خلف کتاب ثروت ملل عبارت‌اند از نظریهٔ علل انباشتی گونار میردال، نظریه بازدهی فزاینده آلین یانگ که به شکل‌گیری قانون ورودن و اقتصاد کالدوری انجامید، نظریهٔ رشد متوازن را راگنار لُرس که تأثیر مهمی بر برنامه‌ریزی توسعه گذاشت و مانند آنان، این مفاهیم بخش مهمی از اقتصاد توسعه را در برمی‌گیرد و تمامی آن‌ها در ادامهٔ بحث‌های کتاب اسمیت (۱۷۷۶) ارائه و منتشر شده است."<sup>۱۲</sup> بدون شک، دستاوردهای نظری اقتصاد توسعه از بدو پیدایش آن در دههٔ ۱۹۴۰ به بعد بی‌ارتباط با بحث‌های آدام اسمیت نیست؛ چه اقتصاد توسعه نیز، همانند آدام اسمیت، مسائل درازمدت مربوط به پیشرفت اقتصادی را مورد بررسی قرار می‌دهد. اما پرسش این است که آیا آدام اسمیت و سایر نظریه‌پردازان مکتب کلاسیک نیز به دنبال همان بحث‌ها و راه‌حلی بودند که هم‌اکنون از نظریه‌پردازان اقتصاد توسعه انتظار داریم؟ به نظر من، درست‌تر آن است که بگوییم اقتصاد و نظریه‌های آدام اسمیت و سایر کلاسیک‌ها به دنبال بهبود و پیشرفت اقتصادی جامعهٔ انگلیس بودند (صفحهٔ ۳۶۷ از کتاب ثروت ملل) تا آنچه ما امروز آن را توسعهٔ اقتصادی می‌نامیم. به اعتقاد آرنلدت (۱۹۸۱، ص ۴۵۷)، اقتصاددانان از آدام اسمیت تا زمان جنگ جهانی دوم، توسعه اقتصادی جهان غرب را به نام پیشرفت مادی می‌شناختند.

در واقع، قبل از جنگ جهانی دوم، اقتصاددانان و مورخان اقتصادی از پیدایش سرمایه‌داری، ظهور انقلاب صنعتی، تکامل بازرگانی یا به گفتهٔ آلفرد مارشال (در ضمیمه A از کتاب اصول اقتصاد) از "رشد آزاد صنایع و بنگاه‌ها" سخن می‌گفتند. اسمیت و سایر اقتصاددانان مکتب کلاسیک رشد و تکامل سرمایه‌داری در جوامع غربی را مورد مطالعه قرار می‌دادند، و نه مسأله عقب‌افتادگی را در کشورهای امروز موسوم به جهان سوم. این واقعیت حتی در اثر هانس سینگر (۱۹۹۸) نیز پیدا است. به گفتهٔ وی "این‌که تا چه اندازه می‌توان خوش‌بینی آدام اسمیت دربارهٔ پیشرفت اقتصادی را به کشورهای جهان سوم نیز تعمیم داد، روشن نیست. با اطمینان می‌توان گفت که کانون توجه اسمیت در ۲۰۰ سال پیش بریتانیا و شاید تمامی اروپا بود. البته تعریف او از اروپا، مستعمرات بریتانیا در امریکای شمالی را نیز شامل می‌شد، که به نظر وی آینده بهتری حتی از بریتانیا را پیش‌رو داشتند."<sup>۱۳</sup>

اسمیت، در آثار خود راجع به پیشرفت اقتصادی جوامع غربی، گاهی به چین و هندوستان نیز اشاره

کرد؛ اما حتی در آن اشارات محدود و نادر نیز به منابع مورد استفاده خود اطمینان نداشت. او به خوبی می‌دانست که اطلاعات مورد استفاده: "برگرفته از مسافرینی غیرقابل اطمینان، و یا مسیونرهای مذهبی احمق، یا دروغگو بود." (ژوت مل، ص ۲۲۱).

ریکار دو و اقتصاددانان کلاسیک هم عصر اسمیت نیز صرفاً به انگلستان، اروپای غربی و امریکای آنگلوساکسون توجه داشتند. اگر گاهی از دیگر کشورها سخنی می‌راندند صرفاً در ارتباط با سیاست‌های بازرگانی، استعماری یا مهاجرتی کشور بریتانیا بود. حتی جان استوارت میل، اقتصاددانی که به مدت ۳۰ سال در خدمت کمپانی هند شرقی بود و با مسائل اقتصادی هندوستان آشنایی کامل داشت نیز هیچ‌گاه به مطالعه اقتصاد هندوستان و سایر کشورهای غیرغربی علاقه‌ای نشان نداد. به اعتقاد جان هیکس (۱۹۶۶، ص ۲۶۰) (برنده جایزه نوبل اقتصاد)، در واقع جان استوارت میل "موجب مرگ اقتصاد کلاسیک شد و راه را برای اقتصاد ایستای مرحله بعدی هموار ساخت."

در واقع می‌توان ادعا کرد که عصر اقتصاد کلاسیک دوران اسید به پیشرفت برای اروپا بود؛ خوش‌بینی‌یی که در نظریه‌های آدام اسمیت و طرفدارانش منعکس است. این خوش‌بینی نباید تعجب‌آور باشد. به گفته سورن (۱۹۹۲، ص ۷۶۸)، "در یک قرن و نیم پس از ۱۸۲۰، تولید ناخالص داخلی کشورهای شمالی ۴۰ تا ۵۰ درصد سرانه آن‌ها یعنی ۱۲ تا ۱۵ برابر افزایش یافت، در حالی که تولید سرانه در چهار هزار سال پیش از ۱۷۰۰، به گفته کینز، تنها دو برابر افزایش یافته بود."

همان‌طور که پیشتر اشاره شد، اقتصاد توسعه — یعنی رشته‌ای از علم اقتصاد که به مطالعه کشورهای توسعه‌نیافته و سیاست‌های ویژه آن‌ها اختصاص دارد — در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفت. این رشته عملی، که سیاست‌های اقتصادی ویژه خود را نیز در برمی‌گیرد، به این دلیل به طوری که نویسندگان دیگری نیز مطرح کرده‌اند پا به عرصه وجود گذاشت که راه حل‌های سنتی اقتصاد قابل تعمیم به کشورهای توسعه نیافته نبود.

از دیدگاه هنری بروتن (۱۹۸۵، ص ۱۰۹۹) "پاگیری اقتصاد توسعه در دهه ۱۹۴۰ پاسخی بود به یک مسأله واقعی در سطح جهان: وجود کشورهای بسیار ثروتمند در کنار ممالک بسیار فقیر. تفاوت در امکان دسترسی به کالاها و خدمات در میان افراد ساکن در این دو دسته از کشورها چنان غیرقابل باور بود که تحلیل (سنتی) در ارتباط با عوامل تولید، تکنولوژی، سیاست‌های اقتصادی دولت و عواملی نظیر آن منطقی به نظر نمی‌رسید. این وضعیت علت ایجاد رشته جدیدی در حوزه دانش اقتصاد، یعنی اقتصاد توسعه، بود."

در اثر این کوشش اقتصاددانان علاقه‌مند به سرنوشت کشورهای توسعه‌نیافته، متون غنی اقتصادی پا به عرصه وجود گذاشت؛ الگوها و نظریه‌هایی درباره اقتصاد دوگانه، مازاد نیروی کار، دام تعادل سطح پایین،

چرا توسعه پیچیده تر از رشد است ... ۱۰

رشد موزون، دور باطل (بسته فقر، حداقل تلاش ضروری اساسی، فشار بزرگ، وابستگی، مرکز و پیرامون و نظایر آن ارائه شد که جمعاً اقتصاد توسعه را تعریف می‌کردند. به گفته پل کروگمن (۱۹۹۳، ص ۱۵)، اقتصاد توسعه "در دوره طلایی آن در دهه ۱۹۵۰، پراهمیت و نوآورانه بود، و از لحاظ تأثیر ثوریک و سیاست اقتصادی و عملی نفوذ زیادی داشت. به علاوه، در آن زمان، اقتصاد توسعه توانست اندیشمندان خلاق بسیاری را جذب خود کند و بحث‌های پرهیجان بی‌شماری را برانگیخت."

شاخه اقتصاد رشد سرآغاز و ریشه دیگری دارد. در پیشگفتار کتاب اوستریان، وان استونیک، و وندر ویندت (۲۰۰۰) می‌خوانیم: "علاقه به اقتصاد رشد به سال‌های اخیر محدود نمی‌شود. آدام اسمیت در کتاب درباره مطالعه طبیعت و علل ثروت ملل بر این اعتقاد بود که علل رشد ماشین اقتصادی را باید در تقسیم کار، در انباشت سرمایه، و در پیشرفت‌های فن‌آورانه جست‌وجو کرد. در اواخر قرن نوزدهم دیوید -ریکاردو مفهوم بازدهی نهایی را فرموله کرد که برای درک رشد اقتصادی ضروری بود."

درباره سرآغاز نظریه مدرن رشد، این نویسندگان می‌نویسند: "شالوده‌های نظریه مدرن اقتصاد رشد در سال‌های دهه ۱۹۵۰ ریخته شد. در ۱۹۵۹ تین‌برگن کوشید رشد تولید کشورهای آلمان، بریتانیا، فرانسه و ایالات متحده را از طریق الگویی توضیح دهد که در آن علاوه بر کاربرد تابع تولید کاب - داگلاس از توابع ابتدائی عرضه و تقاضا برای سرمایه، و نیروی کار نیز استفاده کرد. الگوی تین‌برگن به تابع تولید معروف رابرت سالو (۱۹۵۶) و ترور سوآن شباهت بسیاری دارد. این الگوهای نئوکلاسیکی اقتصادی را توضیح می‌دهند که بر آن رقابت کامل و قانون بازده نزولی منابع حکم فرما است." (همان، ص ۲)

البته در دهه ۱۹۸۰ نظریه رشد جدید برخی از مفروضات الگوی رشد نئوکلاسیکی را زیر سؤال برد. در اثر مطالعات سال‌های میانی دهه ۱۹۸۰، آنچه امروزه به نام نظریه رشد دورن‌زا معروف است، پایه عرصه و جرد گذاشت. در مطالعات سعی شد صحت این نظریه‌ها از طریق تجربی ثابت شود. در ۱۹۸۶ مطالعات رومر (یکی از پیشگامان این نظریه) بر پیشرفت‌های فن‌آورانه متمرکز شد و کوشید قانون بازده نزولی را مورد سؤال قرار دهد.

### خلط تعریف توسعه در برابر رشد و نتایج نامطلوب آن پس از دهه ۱۹۸۰

براساس آنچه بیشتر توضیح داده شد، می‌توان با پل کروگمن هم‌عقیده بود که معتقد است اقتصاد توسعه "شاخه‌ای از علم اقتصاد است که توجه‌اش معطوف به این سؤال است که چرا برخی از کشورها به مراتب فقیرتر از دیگر کشورها هستند، و با چه راه‌حلی می‌توان آن‌ها را به مالکی ثروتمند تبدیل کرد." (همان،



بنابراین، علاوه بر توجه به فرآیند درازمدت تغییرات اقتصادی، توسعه همچنین باید به مسائلی در ارتباط با توزیع درآمد و دیگر شاخص‌های اجتماعی-اقتصادی همانند سطح باسوادی، میانگین عمر، وجود و تداوم نهادهای سیاسی، جامعه مدنی، حاکمیت قانون، یا حتی وضعیت ارزش‌های ناملموس چون عدالت و آزادی‌های مختلف، توجه کند.

آمارتیاسن نیز، در اثری با عنوان کالاها و توانایی‌ها، به ناکافی بودن درآمد و تولید ملی سرانه به‌مثابه معیار توسعه اقتصادی و ضرورت به کارگرفتن معیارهای یاد شده اشاره می‌کند. این ناکافی بودن به‌خصوص از مقایسه زادگاه سن، هندوستان، با کشور چین آشکار است. در ضمیمه A آمده است:

چین بر اساس معیار تولید ملی سرانه هنوز فقیر است و نتوانسته از هند فاصله زیادی بگیرد. با وجود این، آنچه دقیقاً چین را از هند متمایز می‌کند شاخص سطح زندگی آن است که نباید با تولید ملی سرانه اشتباه شود. توانایی‌های مردم در چین هم‌اکنون به‌مراتب بالاتر از توانایی‌های مردم در هند است. چینی‌ها میانگین عمر طولانی‌تری از هندی‌ها دارند؛ کودکی سالم‌تر و امن‌تری از هندی‌ها دارند؛ در خصوص مقابله با امراض و بیماری‌های کاری بیشتر نسبت به هندی‌ها دارند؛ بیشتر چینی‌ها سواد خواندن و نوشتن دارند، و غیره. بیان این فاصله اقتصادی بین چین و هند بر سبب مقایسه سطح زندگی دو کشور بسیار گویاتر از مقایسه تولید ملی و تولیدات کالایی آن‌ها است. در چارچوب بحث‌ها برای تعیین سیاست‌های اقتصادی این کشورها - که در آن نیاز به رشد تولید ملی تأکید زیادی می‌شود - حائز اهمیت است که این نکته ساده‌مربوط به تعیین معیارهای پیشرفت یک جامعه را فراموش نکنیم." (۱۹۹۹، ص ۵۰)

با این حال، در سال‌های آغاز اقتصاد، شاید آن چنان که آرندت (۱۹۸۱، ص ۴۶۵) مطرح می‌کند به دلیل "ارتقاء رشد اقتصادی به مثابه مهم‌ترین هدف سیاست اقتصادی در کشورهای توسعه‌یافته، توسعه اقتصادی در کشورهای توسعه‌نیافته نیز دقیقاً برابر با رشد درآمد سرانه آن‌ها تلقی شد." در نتیجه این نگاه ساده‌گرایانه، فرض بر این شد که الگوی هارود-دومار، که رشد پیوسته تولید ملی را توضیح می‌دهد، که قابل تعمیم به کشورهای توسعه‌نیافته هم است. شایان ذکر است که این الگو را ابتدا روی هارود ارائه کرد. هارود، به مثابه یکی از هواداران اولیه جان مینارد کینز، این الگوی کینزی را ابتدا به‌عنوان راه‌حلی برای مسأله بیکاری در کشورهای پیشرفته صنعتی ارائه داد. سپس، هارود (و بعد دومار در امریکا) با اضافه کردن مقوله

چرا توسعه پیچیده‌تر از رشد است ... ۱۲

نسبت سرمایه به تولید ( $\frac{K}{Q}$ ) به الگوی کینزی یاد شده، این نظریه در واقع ایستا را به الگوی پویا، به منظور تعمیم به کشورهای توسعه‌نیافته، تبدیل کرد. بسیاری از بحث‌های مرحله اول این الگو درباره چگونگی افزایش نرخ ذخیره بود. والتر راستا نیز در سال ۱۹۶۰ از نرخ ذخیره‌ای حتی بیش از نرخ حداقل ۱۵ درصد سخن گفته بود. اما برای کشورهای فقیر توسعه‌نیافته، حتی نرخ ۱۵ درصد نیز بسیار بالا بود؛ همان طوری که ایروا آدلمن نیز مطرح می‌کند:

تمامی اقتصاددانان متخصص توسعه (در آن زمان) ورود سرمایه‌های خارجی را یکی از راه‌های جبران این کمبود ذخیره در جهان در حال توسعه به حساب می‌آوردند. بنابراین اقتصاددانان از کسری در موازنه تجاری دفاع کردند، زیرا کسری و تفاوت می‌توانست کمبود در نرخ ذخیره - و بنابراین کمبود سرمایه - را جبران کند. (۱۹۹۹، ص ۴)

از دهه ۱۹۴۰ تاکنون بسیاری از متخصصین علم اقتصاد، توسعه اقتصادی را معادل با رشد اقتصادی، یعنی رشد درازمدت و پایدار در درآمد و تولید سرانه گرفته‌اند. به اعتقاد میر (۱۹۸۴، ص ۶)، بسیاری از متخصصین اقتصادی از دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ به چنین تعبیری از اقتصاد توسعه رسیدند. از جمله این اقتصاددانان می‌توان به این افراد اشاره کرد: آرتور لویس (۱۹۴۴) (برنامه اقتصادی برای جامائیکا) میر و بالدوین (۱۹۵۷) (اقتصاد توسعه، توری، تاریخچه، و سیاست)، هاروی لیبنشتاین (۱۹۵۷) (عقب‌ماندگی اقتصادی و رشد اقتصادی)، جی. اف. لوث (۱۹۵۷) (صنعتی‌شدن و رشد موزون)، فیلیس دین (۱۹۶۱) (فرآیند طولانی رشد اقتصادی در جهان)، والتر کراس (۱۹۶۱) (اقتصاد توسعه) و لیونل رابینز (۱۹۶۸) (نظریه اقتصاد توسعه در اندیشه اقتصادی).

البته در چند دهه اخیر نیز تعاریف دیگری از اقتصاد توسعه ارائه شده است و نویسندگانی نیز تعریفی را از توسعه ارائه نداده‌اند، علی‌رغم ارائه نظر راجع به تئوری‌های توسعه و سیاست‌های اقتصادی برای حل مسائل عقب‌ماندگی اقتصادی، از جمله اقتصاددانانی که در نوشته‌های خود درباره توسعه تعریفی را از آن ارائه ندادند، می‌توان از جاکوب واینر (۱۹۶۴، ص ۴۰۹) (اقتصاد توسعه)، جف نوجنیت و پوتوپولوس (۱۹۷۶) (اقتصاد توسعه و مطالعات آماری)، سخن گفت.

برخی از اقتصاددانان توسعه را متفاوت از رشد دانسته‌اند، با این فرض که توسعه معمولاً در مورد کشورهای توسعه‌نیافته و رشد در مورد کشورهای پیشرفته صنعتی قابلیت کاربرد دارد. آلبرت هیرشمن (۱۹۵۹) (استراتژی اقتصاد توسعه)، و مادیسن (۱۹۷۰) (پیشرفت و سیاست اقتصادی)، از جمله این نویسندگان‌اند.

نوع دیگری از تعریف بر حسب توجه به مقوله ریشه فرآیند شکل گرفته است، یعنی محرک اصلی پیشرفت (توسعه در برابر رشد) اقتصاد از درون سیستم سرچشمه گرفته یا از بیرون، (درون‌زا در برابر برون‌زا). در میان این گروه اقتصاددانان، می‌توان از کسانی چون وی.اس. پریر (۱۹۶۶) (نظریه‌های رشد اقتصادی) سخن گفت که معتقدند علت رشد اقتصادی درون‌زا است، در حالی که توسعه اقتصادی به عاملی برون‌زا مربوط می‌شود. برخی دیگر به عکس آن معتقدند دیگرانی نیز بر این اعتقادند که هم رشد و هم توسعه از عواملی درون‌زا ریشه می‌گیرند.

اقتصاددانان دیگری هر دو فرآیند رشد و توسعه اقتصادی را ناشی از افزایش در توان تولیدی کشورها می‌دانند. از این میان برخی مطرح کرده‌اند که افزایش در توانایی تولید به معنای رشد اقتصادی است. در حالی که برخی دیگر این افزایش را دلیل بر توسعه اقتصادی دانسته‌اند. در میان آن‌ها، مکلاپ، بلسو فورتادو و آلبرت هیرشمن مطرح کرده‌اند که توسعه اقتصادی، کشورها را برای رشد بیشتر آماده می‌کند. برخی همانند جرالد میر (۱۹۷۷) (مباحث اساسی اقتصاد توسعه) بر این باورند که توسعه اقتصادی از رشد ناشی می‌شود. دیگر متخصصین اقتصاد توسعه، همانند چارلز کینیل پرگر (۱۹۶۵) و اِوِرت هگن (۱۹۷۵)، تفاوت میان توسعه اقتصادی و رشد اقتصادی را ناشی از میزان تغییرات ساختاری رخ داده در کشور می‌دانند. به اعتقاد این دو اقتصاددان، توسعه اقتصادی، و نه رشد اقتصادی، در برگیرنده تغییرات ساختاری در جامعه است، تغییرات ساختاری که تغییرات اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی را شامل می‌شود.

به گفته رابرت فلامانگ (۱۹۷۹، ص ۵۸)، توسعه اقتصادی و رشد اقتصادی را به هر طریق که تعریف کنیم، قدر مسلم این است که برابر هم نیستند. به گفته وی، "این دو فرآیند در واقع متمم یکدیگرند، به طوری که هر یک از آن دو توان خدمت و کمک به موفقیت دیگری را دارند."

### رویکرد معتقد به «اقتصاد واحد» در برابر رویکرد معتقد به «دو اقتصاد»

آلبرت هیرشمن، در "ظهور و افول اقتصاد توسعه" (۱۹۸۲) نظریه سنتی «اقتصاد واحد» را — که بر اساس آن قوانین اقتصادی و ارکان برنامه‌ها و سیاست‌های اقتصادی لازم جهان‌شمول و قابل تعمیم به تمام جوامع، در تمامی شرایط و اعصار هستند — به مثابه شالوده اقتصاد توسعه رد می‌کند و نمی‌پذیرد. او در عوض، دیدگاه "دو اقتصاد" را به مثابه اساس اقتصاد توسعه پیشنهاد می‌کند. به اعتقاد من رویکرد به «اقتصاد واحد»، بیانگر رد شرایط ویژه کشورهای عقب‌افتاده و به معنای اشتباه گرفتن مقوله رشد اقتصادی با مفهوم پیچیده‌تر توسعه اقتصادی است.

اقتصاد رسمی را می‌توان معادل رویکرد اقتصادی دانست که هیرشمن آن را «اقتصاد واحد» می‌نامد،

چرا توسعه پیچیده‌تر از رشد است ... ۱۴

دی‌کوئینسی، در سخنرانی ستایش‌گرانه‌ای راجع به ریکاردو پس از مرگ وی گفت که آن اقتصاددان برجسته مکتب کلاسیک به جهان‌شمول بودن و ابدی بودن قوانین اقتصادی اعتقاد داشت (نقل از کینز (۱۹۷۳)، ص ۲۹۷). اقتصاددان کلاسیک ناسا سینیور، با بیان این‌که اقتصاد سیاسی (نام آن زمان اقتصاد) نباید از طریق زمان و مکان محدود شود، و این‌که اصول این علم جهان‌شمول به هیچ کشور و هیچ زمان خاصی متعلق نیست، در واقع نظریه «اقتصاد واحد» مکتب کلاسیک را خلاصه می‌کرد. بنا به گفته سینیور، "دستمزدها، سودها و قراردادهای اقتصادی از قوانین ابدی و اجتناب‌ناپذیر - همانند قانون جاذبه (در فیزیک) - سرچشمه می‌گیرند" (نقل از حمید حسینی، ۱۹۹۹، ص ۲۲). لیونل رابینز مدافع معاصرتر تفکر "اقتصاد واحد" است. وی در اثر معروف خود می‌نویسد: "گاهی این نظریه مطرح می‌شود که اصول علم اقتصاد اساساً به فازهای تاریخی خاصی تعلق دارند، و از لحاظ تاریخی نسبی‌اند، و قابل تعمیم به شرایط دیگر نیستند. این اعتقاد دیدگاهی خطرناک و غیرقابل فهم است." (۱۹۳۶، صص ۳۱ - ۳۰)

به اعتقاد من، این نقل قول از رابینز به خوبی نشان می‌دهد که چرا در کتاب ۱۹۶۸ وی اشاره‌ای به نظریه‌های اقتصاد توسعه، به هیچ عنوان به نظریه‌های اقتصاد توسعه پس از دهه ۱۹۴۰ نمی‌شود. البته اقتصاددانان دیگری وجود دارند که قبلاً تفکر اقتصاد واحد را مورد پرسش قرار داده بودند. به عنوان مثال، آلفرد مارشال (۱۹۸۵)، مکتب کلاسیک را به خاطر تمایل آن به رویکرد اقتصاد واحد مورد انتقاد قرار داد. در این اثر مارشال می‌خوانیم:

آنان انسان را به مثابه موجودی ثابت و تغییرناپذیر در نظر می‌گیرند و کمترین زحمت را به خود نمی‌دهند که تفاوت [موجود] در میان انسان‌ها را مورد مطالعه قرار دهند. آن‌ها صرفاً با انسان‌های شهری آشنا بودند و به سادگی پذیرفتند که دیگر اتباع انگلیس نیز همانند مردم شهرنشین هستند. آنان آگاه نبودند که مردم کشورهای دیگر صفات ویژه خود را دارند. اگر هم گاهی این صفات ویژه را می‌پذیرفتند آن‌ها را سطحی و غیرعمیق می‌پنداشتند که به مجرد آشنایی آن مردم با شیوه‌های بهتر انگلیسی‌ها این صفات ویژه خود را به بوتّه فراموشی می‌سپردند. آن شیوه تفکر، که موجب شد وکلای (دادگستری)، حقوق مدنی انگلیسی را به هندی‌ها تحمیل کنند، اقتصاددانان ما را نیز واداشت که نظریه‌های خود را به گونه‌ای پرورش و تکامل بخشند که گویا تمام مردم دنیا از آن شهری‌ها (انگلیسی) تشکیل شده‌اند. (نقل از کتاب پیگو، ۱۹۶۶، صص ۱۵۵ - ۱۵۴).

این دیدگاه آلفرد مارشال مرا به یاد مکتب جدید اقتصاد رفتاری می‌اندازد که بسیاری از مفروضات

غیرواقعی و نامناسب مکتب نئوکلاسیک را مورد سؤال قرار داده است) (نگاه کنید به میردال، ۱۹۵۷).  
 به اعتقاد هانس سینگر، استاد وی جان مینارد کینز نیز معتقد به رویکرد "دو اقتصاد" بود. وی می‌گوید:  
 "به‌عنوان شاگرد کینز در دانشگاه کمبریج — در سال‌هایی که کتاب نظریه عمومی کینز در حال شکل گرفتن بود  
 (۳۶ - ۱۹۳۳) — شرایط فکری من در جمعی شکل می‌گرفت که برای کشورهای در حال توسعه قوانین  
 (اقتصادی) متفاوتی را قائل شوم، یعنی قوانینی متفاوت از اصول ناشی از اقتصاد سنتی." (به نقل از تروال،  
 ۱۹۸۵، ص ۶)

طبعاً، تفکر اقتصاد واحد از جانب برخی از اقتصاددانان جهان سوم نیز رد شده است. مثلاً، از دههٔ  
 ۱۹۵۰ به بعد، بسیاری از متخصصان اقتصادی، در امریکای لاتین در پی نظریه اقتصادی بوده‌اند که از طریق  
 آن بتوانند مسائل اقتصادی کشورهای امریکای لاتین (و دیگر کشورهای جهان سوم) را توضیح دهند.  
 بحث‌های این اقتصاددانان، که سرانجام به شکل‌گیری مکاتب ساختاری و وابستگی منتهی شد، با نوشته‌های  
 راوول پریش آغاز شد. بسیاری از اقتصاددانان امریکای لاتین آشکارا واقع‌گرایی و مرتبط بودن مفروضات  
 اقتصادی مکتب اقتصاد رسمی - سنتی با شرایط اقتصادی امریکای لاتین را مورد انتقاد قرار داده و خواهان  
 ایجاد نظریه‌ها و سیاست‌های اقتصادی جدیدی شدند که مناسب شرایط اقتصادی آن کشورها باشد. این  
 خواست آنان در سندی با عنوان "نیاز به دیدگاه‌های جدید برای تدریس و تحقیق علم اقتصاد در امریکای  
 لاتین" (۱۹۶۵) آشکارا منعکس شده است. این سند را اقتصاددانان زیادی از ۱۷ کشور امریکای لاتین  
 تدوین و امضا کرده بودند. در این سند (درباره عدم کفایت نظریه‌های توسعه موجود) می‌خوانیم:  
 "نظریه‌های توسعه تدوین شده در کشورهای صنعتی پیشرفته قادر نیستند مسائل کشورهای امریکای لاتین را  
 به‌طور شایسته و لازم توضیح دهند." (نقل از حمید حسینی، ۱۹۹۳، ص ۱۰۷). در سال ۱۹۸۳ گروهی، از  
 اقتصاددانان امریکای لاتین انتشار فصلنامه‌ای در زمینه نظریه‌های مربوط به اقتصاد کشورهای امریکای لاتین  
 و سیاست‌های عملی لازم برای حل مسائل اقتصادی آن کشورها را آغاز کردند. در مقدمهٔ شماره اول این  
 فصلنامه آمده است:

ما باید به نظریه‌های تدوین شده در کشورهای متروپل با دیدگاهی انتقادی بنگریم، چه این  
 نظریه‌ها از سازوکارهای فکری و از نیازهای اجتماعی کشورهای سرچشمه می‌گیرند که  
 متفاوت از کشورهای ما هستند؛ ما باید بتوانیم مواردی را که با آن‌ها در اشتراک هستیم از  
 آنچه متفاوت است تفکیک کنیم. (همان)

اقتصاددانان امریکای لاتین به هیچ وجه تنها اقتصاددانان جهان سوم نیستند که از دیدگاه اقتصاد واحد

چرا توسعه پیچیده تر از رشد است ... ۱۶

انتقاد کرده‌اند. اقتصاددانان هندی نیز سال‌ها پیش این رویکرد اقتصادی — و توانایی آن در توضیح مسائل کشورهای مانند هندوستان — را نقد کرده‌اند. مثلاً و.ب. سینگ (۱۹۵۳) مخالفت خود را با نهادهای اقتصادی سازمان ملل متحد در زمینه کاربرد نظریه‌های اقتصادی تئوریزه شده در غرب، به منظور حل مسائل کشورهای توسعه‌نیافته، اعلام کرد. سینگ در این اثر (ص ۱۸۳) معتقد است که "پایان انقلاب صنعتی در برخی از کشورها، جهان را به دو دسته کشورهای صنعتی (توسعه‌یافته) و غیرصنعتی (توسعه‌نیافته) تقسیم کرد." وی در ادامه می‌گوید "برای کشورهای غیرصنعتی (توسعه‌نیافته)، مسائل پیچیده‌تر از مسائل در کشورهای صنعتی پیشرفته است."

در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰، زمانی که نهادهای اقتصادی سازمان ملل الگوهای کینزی هارود - دومار را به هند و سایر جوامع توسعه‌نیافته غیرصنعتی تعمیم می‌دادند، برخی از اقتصاددانان هندی (غالباً کسانی که تحصیلات دانشگاهی خود را در انگلستان گذرانده بودند) دربارهٔ صحت تعمیم نظریه‌های اقتصادی کینزی (از جمله الگوی هارود - دومار) به هند و کشورهای نظیر آن بحث کردند و بسیاری از آنان دربارهٔ صحت آن تردید داشتند. به همین دلیل بود که انجمن اقتصاددانان هند در کنگره ۱۹۵۳ جلسه‌ای را به بحث دربارهٔ مناسب بودن اقتصاد کینزی برای کشورهای توسعه‌نیافته اختصاص داد. یکی از شرکت‌کنندگان آن جلسه، ای. کی. داسگوپتا (۱۹۵۴، ص ۱۰)، نتیجه آن بحث‌ها را به این صورت جمع‌بندی کرده است: "به‌طور کلی، اقتصاددانان به‌رغم وجود تفاوت‌هایی در نظرهایشان راجع به مسائل غیرمهم، به نظر می‌رسد به این نتیجه رسیده باشند که اقتصاد کینزی، تا آن‌جا که در کتاب نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول فرمول‌بندی شده است، اعتبار ناچیزی برای کشورهای در حال توسعه دارد، بیکاری غیرارادی کینزی همان بیکاری نیست که در این کشورها واقعیت دارد. مسأله اساسی این کشورها توسعه اقتصادی است، و نه دسترسی به اشتغال کامل در مفهوم کینزی آن." وی. کی. آر. وی. راثو، دیگر اقتصاددان هندی که در آن جلسه شرکت داشت، مخالفت خود در این باره را به این صورت بیان می‌کند: "متأسفانه کینز مسائل کشورهای توسعه‌نیافته را مطرح نکرده، و هیچ‌گاه دربارهٔ قابلیت تعمیم نظریه‌های وضع شده برای کشورهای پیشرفته صنعتی به کشورهای توسعه‌نیافته سخن نگفته است." (نقل از سینگ، ۱۹۵۴، صص ۱۶۶-۱۶۵)

به اعتقاد راثو: "در این شرایط من ترجیح می‌دهم مطرح کنم که سیاست اقتصادی مبتنی بر تأمین کسری بودجه و احتراز از انباشت ذخیره، که کینز برای رسیدن به اشتغال کامل ترویج می‌نمود، به‌هیچ وجه قابلیت تعمیم به اقتصاد کشورهای توسعه‌نیافته را ندارد." (همان، ص ۱۷۵)

سینگ به‌خاطر مخالفت با رویکرد اقتصاد واحد، با تعمیم مقولهٔ کینزی ضریب تکاثری به کشورهای توسعه‌نیافته مخالف است. به اعتقاد این متخصص اقتصادی هندی، تأثیر فزاینده به‌صورتی که کینز مطرح کرده بود در کشورهای عقب‌افتاده وجود ندارد، به این دلایل:

اول، در کشوری چون هند، افزایش‌های اولی، دومی، سومی و بعدی در درآمد و تولید و اشتغال عملی نیست، به‌رغم این که میل نهایی به مصرف در آن بالا است. دوم به‌خاطر انعطاف‌پذیری سازمان‌های اقتصادی، محصولات اولیه نمی‌توانند، حتی اگر بخواهند، تولید را به تناسب درآمد بالا ببرند. از این‌رو می‌توانیم مطرح کنیم که ضریب تکاثر درآمد از لحاظ پولی (صوری) بالاتر از ضریب تکاثر درآمد حقیقی و واقعی است. سوم، از آن‌جا که میل نهایی به مصرف در هند بالا است، بخش عمده‌ای از درآمد جامعه صرف کالاهای مصرفی می‌شود که موجب کاهش در مازاد مواد غذایی و غلاتی می‌شود که قابلیت ورود به بازار را دارند. و این عمل تأثیر منفی بر قیمت‌های کالاهای غیرزرعی خواهد گذاشت. بنابراین، نیروهای مؤثر در فرآیند تکاثر در کشورهای توسعه نیافته، نه به درآمد بالاتر و نه به اشتغال بیشتر می‌انجامند. (همان، ص ۱۸۵)

رشد در برابر توسعه: امکانات تولید، ناکارایی ایکس (X) و دوگانگی ساختاری  
 قدر مسلم این است که نظریه‌های اقتصاد رسمی ایستا نمی‌توانند مسائل پیچیده کشورهای توسعه نیافته را توضیح دهند. به منحنی آر. بی. سوهارتونر متخصص اقتصادی اندونزی، "زمینه مسائل اقتصادی کشورهای توسعه نیافته اساساً متفاوت از زمینه مسائل اقتصادی است که تحلیل‌های ایستا توانایی بررسی‌اش را دارند. یعنی مسأله (در یک کشور در حال توسعه) چگونگی افزایش کارایی در تخصیص منابع نیست، بلکه این است که از چه راهی می‌توان فرآیندهای توسعه اقتصادی و اجتماعی را تسریع کرد. به زبان اقتصادی، مسأله (در کشورهای توسعه نیافته) صرفاً حرکت بر روی منحنی امکانات تولید نیست، بلکه گسترش آن منحنی (یعنی حرکت به سمت راست و بالا، از طریق ازدیاد امکانات تولیدی و استفاده از منابع تولیدی - چه مواردی که پیشتر به کار گرفته شده و چه مواردی که به کار گرفته نشده‌اند، با راندمان بالا است." (۱۹۸۵، ص ۱۳)

بحث سوهارتونو مبنی بر ناکافی بودن تحلیل ایستا در توضیح مسائل اقتصاد توسعه در کشورهای جهان سوم کاملاً صحیح است؛ اما به نظر می‌رسد که این اقتصاددان نیز مفهوم رشد را با مقوله توسعه خلط می‌کند. آنچه او توضیح می‌دهد، بیشتر در مورد کشورهای توسعه یافته صنعتی صادق است تا کشورهای توسعه نیافته غیرصنعتی. از آن‌جا که در ترسیم منحنی امکانات تولید فرض بر این است که دو منبع سرمایه (K) و کار (L) با کارایی کامل به کار گرفته شده‌اند، این منحنی بیشتر شرایط اقتصادی کشورهای توسعه یافته صنعتی را توضیح می‌دهد تا شرایط اقتصادی یک جامعه غیرصنعتی توسعه نیافته را. در کشورهای توسعه نیافته، که شرایط استفاده از کار و سرمایه با راندمان بالا موجود نیست، برای نشان دادن وضعیت اقتصادی، به جای

چرا توسعه پیچیده‌تر از رشد است ... ۱۸

انتخاب نقاطی بر روی منحنی امکانات تولیدی، باید از نقاطی استفاده کرد که در سمت چپ و داخل آن منحنی قرار دارند. در مورد اقتصادهای توسعه‌نیافته، برای نقاطی که در سمت چپ منحنی امکانات تولید قرار دارند، مفهوم بهره‌برداری نشده بهبود از نوع پارتو موجود نیست که این ناشی از عوامل زیر است: (۱) اشکالات و ابهام پیرامون مفهوم بهره‌برداری کامل از نیروی کار، سرمایه و فن آوری، و (۲) وجود محدودیت‌های گوناگون در ارتباط با مرز امکانات تولید در کشورهای توسعه‌نیافته، به‌علاوه محدودیت‌هایی که برای ترسیم آن در کشورهای توسعه‌یافته وجود دارد. به‌عبارت دیگر، در یک کشور توسعه‌نیافته موانع و محدودیت‌هایی وجود دارد که معمولاً کشور توسعه‌یافته و صنعتی فاقد آن است. این موانع و محدودیت‌های موجود در یک اقتصاد توسعه‌نیافته می‌تواند از عوامل زیر ناشی شود: عدم سهولت در تحرک نیروی کار، ضعف در توانایی‌های کارآفرینان، پرهیز از ریسک، محدودیت‌های ناشی از مذهب، مسائل ناشی از انتخاب بین کار و استراحت، مسائل ساختار خانوادگی، مسائل مرتبط با بی‌ثباتی سیاسی، نبود اطلاعات لازم فن‌شناختی، توزیع به‌شدت نابرابر درآمدها، و نظایر آن‌ها.

به اعتقاد من، ابزارهای مناسب‌تری از منحنی امکانات تولید برای تشریح و تحلیل مسائل ناشی از توسعه‌نیافتگی و صنعتی‌نشدن در کشورهای فقیر وجود دارد که یکی مفهوم ناکارایی ایکس (X) هاروی لیبشتاین، و دیگری نظریه دوگانگی سازمانی هلامانت است.

### الف) ناکارایی ایکس

نظریه ناکارایی ایکس (یا کارایی ایکس) را هاروی لیبشتاین ابتدا درباره کارایی منابع مورد استفاده در یک بنگاه و شرکت فعال در یک کشور پیشرفته صنعتی به کار گرفت. وی به دنبال پاسخ‌گویی به این سؤال بود که چرا برخی از بنگاه‌های یک صنعت خاص، کارایی بیشتری از سایر بنگاه‌ها در همان رشته صنعتی دارند. بعدها لیبشتاین این نظریه غیرسنجی را به جوامع توسعه‌نیافته تعمیم داد. این نظریه به‌خصوص از آن جهت در تعمیم به کشورهای یاد شده مناسب و مفید است که توجه اصلی آن "نه به توزیع منابع از طریق سازوکار نهاد بازار در میان بنگاه‌های در حال رقابت، بلکه به عناصری به‌جز نهاد بازار است که میزان استفاده از منابع تولید تاکنون به کار گرفته شده را تعیین می‌کند." (لیبشتاین، ۱۹۸۷، ص ۱۸۷).

این اقتصاددان، میزان ناکارایی یک بنگاه یا شرکت (در یک جامعه صنعتی و پیشرفته) را با نقطه‌ای در سمت چپ منحنی امکانات تولید نشان می‌دهد. به اعتقاد وی، میزان ناکارایی آن نقطه بر اساس فاصله آن نقطه تا منحنی امکانات تولید تعیین می‌شود (همان، ص ۱۷۸). اما، هنگامی که آن مفهوم را به کشورهای توسعه‌نیافته و غیرصنعتی تعمیم می‌دهد، تعبیر خود از این مفهوم را تغییر می‌دهد. وی اقتصاد یک جامعه عقب‌افتاده را با استفاده از نقاط یا برآمدگی‌های و مجاری و راه‌هایی توضیح می‌دهد، که آن نقاط یا



برآمدگی‌ها صنایع و خانواده‌هایی را نمایندگی می‌کنند که منابع را از طریق مسیرهایی دریافت، و کالاها و محصولات را از طریق همان مسیرها به نقاط یا برآمدگی‌های دیگر می‌رسانند. از دیدگاه این اقتصاددان، در یک اقتصاد پیشرفته صنعتی (منطبق بر الگوی رقابتی) شبکه کاملی از مسیرها وجود دارد؛ شبکه‌ای که مسیرهای آن مشخص و کامل است، و تمام نقاط (برآمدگی‌ها) آن با یکدیگر در ارتباط هستند. (همان، ص ۴۷). اما، در کشورهای توسعه‌نیافته غیرصنعتی:

در آن نقاط (برآمدگی‌ها)، حفره‌هایی وجود دارد و مسیرها با موانعی روبه‌رو هستند. تنها بخشی از شبکه اقتصاد واقعی در کشورهای توسعه‌نیافته شباهتی اندک به شبکه بدون مانع کشورهای توسعه‌یافته صنعتی (و براساس رقابت) دارد. کارآفرینانی که در شبکه کامل‌تر و بدون حفره و مانع شبکه الگوی جهان سومی به‌فعالیت اشتغال دارند وظایف کارآفرینانه خود را به‌طور عادی به‌انجام می‌رسانند. اما کارآفرینانی که در بخش ناقص، پرمانع و تاریک آن شبکه فعالیت می‌کنند، وظائف را به‌طریقی دیگر به‌انجام می‌رسانند. (همان، ص ۴۷)

### ب) دوگانگی سازمانی هلامینت

مقوله مفید دیگر برای بررسی مسائل توسعه نیافتگی دوگانگی سازمانی هلامینت است که وی آن را مقاله در "دوگانگی سازمانی و اقتصاد توسعه"، مطرح کرد، مانیت در این مقاله از مفهوم "بازارهای مفقوده" استفاده می‌کند. که کنت آرو (برنده جایزه نوبل در اقتصاد) آن را مطرح کرد، براساس این بحث آرو (۱۹۶۹)، ص ۱۴۶)، اگر به‌دلیل بالا بودن هزینه‌های اطلاعات لازم و هزینه‌های ناشی از ناطمینانی یا وجود مسأله سواری مجانی هزینه مبادله بالا باشد، در این صورت وجود نهاد بازار بی‌فایده و بی‌ارزش خواهد بود. یعنی در چنین شرایطی نهاد بازار نمی‌تواند وظایف توزیعی خود را انجام دهد.

مانیت در مقاله "دوگانگی سازمانی" وجود همزمان دو بخش اقتصادی — یک بخش مدرن و یک بخش سنتی — را برای جوامع توسعه‌نیافته فرض می‌گیرد. البته در بحث راجع به این دو بخش متفاوت، وی توجه خود را بیشتر معطوف به شرایط و ویژگی‌های بخش سنتی می‌کند. مانیت (۱۹۸۵، ص ۲۶) معتقد است که بخش سنتی بیش از هرچیز عقب‌افتادگی اقتصادی را بیان می‌کند؛ این بخش سنتی نشانگر یک ساختار ضعیف سازمانی است.

وی الگوی خود را از طریق یک نمودار مرور جریانی توضیح می‌دهد، یعنی با نشان دادن مبادلات بین بخش‌های مختلف اقتصادی به‌منظور تشریح میزان ضعف و توان سازمانی بخش‌ها. به اعتقاد وی، اگر آن

نمودار برای یک اقتصاد توسعه‌یافته صنعتی ترسیم شود، خواهیم دید که "لوله‌های مرتبط با آن بخش‌ها آزادانه و بدون گیر با هم در ارتباط‌اند." (ص ۲۶). اما به اعتقاد ماینت، در مورد کشورهای توسعه‌نیافته غیرصنعتی، لوله‌های مرتبط با بخش‌های مختلف بازرگانی، کارگران مزدبگیر، مؤسسات مالی، و دولت در (که کشورهای پیشرفته صنعتی باز هستند) نیمه بازند و بایکدیگر درگیر هستند که موجب ایجاد ارتباط ضعیف بین آن بخش‌ها و چند تکه شدن اقتصاد می‌شود. (همان)

به باور وی، بخش مدرن اقتصاد در جوامع توسعه‌نیافته حکم المثالثی از یک بخش مدرن و به لحاظ سازمانی قوی کشورهای پیشرفته صنعتی را دارد که مثل آن بخش‌ها، کارگران مزدبگیر، بنگاه‌های صنعتی، تجاری، نهادهای مالی و دولت را در برمی‌گیرد (ص ۲۷). ارتباط میان بخش مدرن با بخش سنتی (در یک کشور توسعه‌نیافته) بسیار ضعیف است که با خطوط گسسته و مفصل نشان داده می‌شوند، و بخش سنتی دربرگیرنده دهقانان و سایر واحدهای کوچک اقتصادی است (مثل بنگاه‌های خانوادگی، که از جنبی به کارگران مزدبگیر شباهت دارد، و از جانب دیگر به بنگاه‌های بازرگانی - صنعتی). (همان)

این بنگاه‌های خانوادگی سنتی، به‌طور ناقص با بازار مبادله رابطه ایجاد می‌کنند؛ این به دلیل فرض دوگانگی جامعه شناسانه نبود عقلانیت نیست، بلکه ناشی از شرایط اجتماعی آن‌ها در ارتباط با بالا بودن هزینه‌های حمل و نقل، مبادله، اطلاعات و بیمه‌هاست، که موجب پایین آمدن ارتباطات سازمانی آن‌ها با بخش مدرن اقتصاد و جهان خارج می‌شود. (همان، ص ۳۰)

شکست‌های بازار در الگوی ماینت موجب انحراف قیمت‌هایی می‌شود که نباید با انحراف در قیمت‌هایی اشتباه گرفت که ناشی از انحصارات و دخالت‌های دولت است و برکارآیی تخصیصی صدمه وارد می‌کند، در الگوی وی، انحراف در قیمت‌ها حتی در صورت پایان یافتن انحراف‌ها و شکست اختلال‌های معمول (در کشورهای پیشرفته) نیز ادامه خواهد یافت. علت انحراف در قیمت‌ها در الگوی ماینت را باید در هزینه‌های بالای حمل و نقل و بازاریابی برای کالاها و یا هزینه‌های مبادله و اطلاعات بالا در بازارهای سرمایه و نیروی کار جست‌وجو کرد.

بر اساس بحث ماینت در مقاله دوگانگی، چهار نتیجه از چارچوب ضعیف سازمانی بخش سنتی (در جوامع توسعه‌نیافته) ناشی می‌شود: (۱) ورود ناتمام بنگاه‌های خانگی (خانوادگی) به اقتصاد مبادلاتی. یعنی فعالیت‌های غیرپولی - نظیر مبادلات پایاپای و تولید صرف برای تأمین معاش در کشورهای توسعه‌نیافته، تنها به تدریج به مبادلات پولی بازاری تبدیل می‌شوند. (۲) به‌خاطر محدودیت‌های سازمانی و نهادی در صنایع تولیدی، بخش سنتی کشورهای توسعه‌نیافته - حتی در صورت نبود اختلال‌های بالا - نمی‌تواند از طریق نقاطی واقع بر روی منحنی امکانات تولید نمایندگی شوند. برعکس، بخش سنتی کشورهای توسعه‌نیافته را می‌توان از طریق نقاطی نشان داد که بر روی منحنی دیگری قرار دارند که در سمت چپ منحنی امکانات

تولید قرار می‌گیرد، مانیت این را "منحنی امکان‌پذیر تولید" می‌نامد (همان، ص ۴۰). این بحث وی نیز نشان می‌دهد که توسعه جوامع غیرصنعتی (که اکنون از طریق منحنی تولید عملی و امکان‌پذیر نشان داده می‌شود) پدیده‌ای پیچیده‌تر از پدیده رشد در کشورهای پیشرفته است که از طریق حرکت به سمت نقاط واقع بر روی منحنی امکانات تولید نشان داده می‌شود. (۳) کوشش برای افزایش تولید (محصول) در بخش صنعتی کشورهای جهان سوم با نوعی بازده نزولی مواجه می‌شود، زیرا این بخش با هزینه‌های بالای انتقال و اشاعه دانش فن‌شناختی موجود به تولیدکنندگان کوچک و پراکنده این بخش مواجه است (صص ۴۱ - ۴۰). به اعتقاد وی، "اگر برای بخش سنتی و روی منحنی عملی و امکان‌پذیر به سمت محور  $X$  — یعنی در جهت افزایش تولید کالای  $X$  حرکت کنیم — فاصله آن منحنی با منحنی امکانات تولید تدریجاً افزایش می‌یابد." (همان). منظور مانیت از  $X$ ، کالای تولیدی در بخش سنتی و  $Y$ ، کالای تولیدی در بخش مدرن آن جامعه توسعه‌نیافته است. (۴) بنگاه‌های خانگی (خانوادگی) در بخش سنتی، درآمدهای خود را از طریق توزیع منابع تولیدی و خود براساس قیمت‌های منابع و کالاهای تولیدی مناطق خود به‌حد اکثر می‌رسانند. این قیمت‌ها در مناطق مختلف متفاوت‌اند. از نظر وی اولاً "این نشان می‌دهد که بخش سنتی از مناطق کوچک و منفردی در سطح محلی تشکیل شده است" (صفحه ۴۱)، و ثانیاً "می‌توان گفت که مقوله‌ای به نام معادله تولید برای بخش سنتی وجود ندارد... و ما نمی‌توانیم یک منحنی امکانات تولید را برای یک اقتصاد دوگانه ترسیم کنیم." (همان منبع). در واقع، منحنی پیشنهادی وی (امکان‌پذیری تولید) این مفهوم را می‌رساند که تولیدکنندگان بخش سنتی از طریق نقاطی در درون منحنی امکانات تولید نمایندگی می‌شوند که یادآور بحث لیبشتاین راجع به ناکارایی یکس است. بنابراین، بحث نشان می‌دهد برای رسیدن به توسعه اقتصادی، به چیزی بیش از تغییر مثبت در تولید ملی نیاز داریم.

### نتیجه‌گیری

براساس بحث‌های مذکور، باید روشن شده باشد که توسعه مقوله‌ای متفاوت از رشد است. به‌عنوان مثال، به عقیده آمارتیا سین (۱۹۹۶، ص ۲۲)، رشد لازمه رسیدن به توسعه است. به اعتقاد سن، رشد تنها جنبه‌ای از فرآیند مشکل و پیچیده توسعه را نشان می‌دهد. برای رسیدن به توسعه کشورهای توسعه‌نیافته نیازمند دستاوردهایی بیش از رشد اقتصادی هستند، درست به این سبب است که ماکویت و سایر کشورهای کوچک تولیدکننده نفت منطقه خلیج فارس را — علی‌رغم برخورداری از رشد زیاد درآمد سرانه و تولیدات ملی طی سال‌های پس از جنگ جهانی دوم — در شمار کشورهای توسعه‌یافته قرار نمی‌دهیم. درحقیقت، به اعتقاد سن (وقتی چین و هندوستان را مقایسه می‌کند)، "برتری چین بر هندوستان در بالابردن موازین مختلف سطح زندگی مردم حائز اهمیت بسیاری است. مهم است به‌خاطر داشته باشیم که این برتری به‌خاطر تولید کالاهای

چرا توسعه پیچیده‌تر از رشد است ... ۲۲

بیشتر نیست که در تولید بیشتر و درآمد بالاتر منعکس می‌شود. از این بابت این دو کشور تقریباً برابرند." (از اثر وی به نام کالاهای و توانایی‌ها، ص ۴۹). به عبارت دیگر، به اعتقاد سن — همان طوری که در بخش سوم نیز مشاهده کردیم — برتری چین بر هند را باید ناشی از توانایی‌های بیشتر چین بدانیم. علاوه بر آن، تاریخ نشان داده است که به‌خاطر رسیدن به توسعه اقتصادی، کشورها — علاوه بر رشد اقتصادی — همچنین نیازمند تغییر در نهادهای مختلفی چون نهادهای اجتماعی و سیاسی هستند. این نباید تعجب‌آور باشد که به گفته سلیم رشید، اقتصاددان بنگلادشی‌الاصول، "مردم در مرکز فرآیند توسعه قرار دارند." (۲۰۰۰، ص ۱۷).

متأسفانه، آن چنان که پیشتر اشاره شد، رشد اقتصادی تنها جنبه‌ای از فرآیند پیچیده اقتصادی بود که در دوران طلایی اقتصاد توسعه مورد توجه اقتصاددانان متخصص توسعه (و سیاستمداران) قرار گرفت. این کوشش ساده‌گرایانه در دوران اولیه اقتصاد توسعه بود که به کاربرد از الگوی هارود - دومار انجامید. این الگو، فی‌نفسه یک الگوی رشد اقتصادی است و نه الگویی که بتواند الزاماً به توسعه اقتصادی کشورهای فقیر منتهی شود. به همین دلیل بود که اقتصاددانان متخصص بی‌شماری، که ذکر برخی از آن‌ها پیشتر رفت، ریشه اقتصاد توسعه را در آثار آدام اسمیت و سایر پیشگامان علم اقتصاد مدرن جست‌وجو نمودند؛ یعنی اقتصاددانانی که پیدایش جامعه سرمایه‌داری غرب (پیشگامان این سیستم اقتصادی) را توضیح می‌دادند و بررسی می‌کردند. اما آنچه را که امروزه اقتصاد توسعه می‌نامیم آن شاخه‌ای از علم اقتصاد است که در شش دهه اخیر کوشید مسائل و نارسایی‌های کشورهای عقب‌افتاده از قافله سرمایه‌داری توسعه‌یافته صنعتی را توضیح دهد.

به‌خاطر این اشتباه گرفتن رشد با توسعه است که بسیاری از متخصصان اقتصاد توسعه به آنچه آلبرت هیرشمن رویکرد "اقتصاد واحد" می‌نامد، دچار شده‌اند. به هر حال، در این مقاله نشان داده شد که اقتصاد توسعه نیازمند تفکر دوگانه اقتصادی است، چرا که کشورهای توسعه‌یافته ویژگی‌های خاص خود را دارا هستند. برای اثبات متفاوت بودن ویژگی‌های اقتصادی - اجتماعی کشورهای توسعه‌یافته غیرصنعتی از مشخصات کشورهای توسعه‌یافته صنعتی بود که از الگوهای ناکارآیی ایکس لیبنشتاین و دوگانگی سازمانی (ساختاری) هلامایت استفاده کردیم.

مأخذ

Aldeman, Irma, 1999, "Fallacies in Development Theory And Their Implications for Policy," paper presented at the 1999 conference of the society for the Advancement of Behavioral Economics, San Diego, California.

Arndt, Heinz W., 1973, "Development Economics Before 1945", in Bhagwati and Eckaus, *Development and Planning*, MIT Press, Cambridge, MA.

Arndt, Heinz W., 1981, *Economic Development: A Semantic History*, "Economic Development and Cultural Change," 457-466.

Arndt, Heinz, W., 1988, "Market Failure and Underdevelopment," *World Development*, Vol. 16, #2, pp. 219-229.

Arrow, K. 1983, "The Organization of Economic Activity and Market vs. non-Market Allocation," in *Joint Economic Committee, US Congress, The Analysis and Evaluation of Public Expenditures*.

Brenner, Y.S., 1966, *Theories of Economic Development and Growth*, Praeger, New York.

Bruton, Henry, 1985, "The Search For Development Economics," *World Development*, Vol.13, No. 10-11.

Dasgupta, A. K., Jan 26, 1954, "Keynesian Economics and Underdeveloped Countries" *The Economic Weekly*, 101-105.

Datta-Chaudhuri, M., 1990, "Market Failure and Government Failure," *The Journal of Economic Perspective*, Summer, Vol. 4, #3, 25-39.

Deane, P., 1961, "The Long Term Trends in World Economic Growth," *Malasian Economic Review*, October issue.

DeQuincey's Eulogy of Ricardo, 1973 in John Neville Keynes, *Scope and Method of Political Economy*, 4<sup>th</sup> ed., August Kelly, London.

Flamang R., 1979, "Economic Growth and Economic Development: Counterparts or Competitors?" *Economic Development a Cultural Change*, 47-61.

Furtado, C., 1964, *Development and Underdevelopment*, University of California Press, Berkely.

Hicks, John, 1966, "Growth And Anti-Growth," *Oxford Economic Papers*, November.

Hirschman, A., 1958, *The Strategy of Economic Development*, Yale Univ. Press, New Haven.

Hosseini, Hamid, 1991, "From Homo-Economicus to Homo-Islamicus: The Universality of Economic Science Reconsidered," in Zangeneh and Bina (eds.), *Modern Capitalism and Islamic Ideology*, MacMillan.

Hosseini, Hamid, 1999, "The State and the Market, Their Function and Failures in Economics," *Managerial Finance*, # 23.

Hossein, Hamid, 1999, "Rosenstein - Rodan: From Marginal Utility to a Pioneer in Economic Development," *The Journal of Socio - Economic*, #28.

Hosseini, Hamid, 2001, "Uncertainty and Perceptual Problems Causing Government Failures in Less Advanced Nations," *Journal of Socio - Economic*, Summer.

Kaldor, N., 1972, "The Irrelevance of Equilibrium Economics," *Economics Journal*, pp. 1237.1255.

Kindleberger, 1965, *Economic Development*, MIT Press, Cambridge, MA.

Kraus W., 1961, *Economic Development*, Wadsworth Publishing, Cal.

Krugman, Pual, 1993, "Toward A Counterrevolution in Development Theory," World Bank, *The 1992 Proceedings of World Bank Conference*,

Leibenstein, H., 1957, *Economic BackWardness and Economic Growth*, John Wiley & Sons, NY.

Leibenstein, H., 1978, *General X - Efficiency Theory and Economic Development*, NewYork Oxford Univ. Press.

Lewis, A., 1955, *The Theory of Economic Growth*, Allen and Unwin, London.

Lewis, A., 1984 "The State of Development Theory," *AER*, March 1 - 10.

Lewis, A., 1991, "Roots of Development Theory," In Chenery, H. and T.N. Srinivasan, *Handbook of Development Economics*, Vol. 1, North Holland, NewYork etc., Second Printing, 1991.

Loeb, G., 1957, *Industrialization and Balanced Growth*, J.B. Walters,

Groningen.

Lucas, R., 1988, "On the Mechanics of Economic Development," *Journal of Monetary Economics*, July # 22, pp. 3-42.

Machlup, F., 1963, *Essays on Economic Semantics*, Prentice, Prentice Hall, NJ.

Maddison, A., 1970, *Economic Progress and Policy in Developing Countries*, W.W. Norton, Co., New York.

Mandelbaum, 1947, *Industrialization of Backward Areas*, Blackwell, Oxford.

Marshall, A., (1885), "The Present Positions of Economics," in A.C. Pigou (ed.), 1966, *Memorials of Alfred Marshall*, August Kelly, New York.

Meier, G.M. & R.E. Baldwin 1957, *Economic Development: Theory, History, Policy*, John Wiley & sons, New York.

Meier G.M., 1984, "The Formative Period," in Meier, G.M. and D. Seers, (eds.), *Pioneers in Development*, Oxford Univ. Press for the World Bank, Washington.

Meier, G.M., 1976 *Leading Issues in Economic Development*, third edition, Oxford Univ. Press, N.Y.

Myint, H., 1965, "Economic Theory and Underdeveloped Countries," *Journal of Political Economy*, Oct.

Myint, H. 1985, "Organization Dualism and Economic Development," *Asian Development Review*, Vol. 3, No.1.

Myrdal, G., 1957, *Economic Theory and Underdeveloped Countries*, Duckworth, London.

North, D., 1986, *Institutions, Institutional Change and Economic Performance*, Cambridge Univ. Press.

Nugent, J. and Yotopolos, 1976, *The Economics of Development: Empirical Investigations*, Harper and Row, NY.

Nurske, R., 1953, *Problems of Capital Formation in Underdeveloped Countries*, Oxford Univ. Press.

- Oosterbaan, M.S. etc., 2001, *The Determinants of Economic Growth*, Kluwer Academic Publishers, Boston, etc.
- Nutter, W., 1957, "On Measuring Economic Growth, *Journal of Political Economy*, Feb. #65.
- Patel, Surendra, 1956, "Marxism And Recent Economic Thought, "in Singh, V.B., editor, *Keynesian Economics: A Simposium*.
- Patel, Surendra, 1992, "In Tribute To The Golden Age of South's Development, Vol. 20, No. 5.
- Rao, V - K.R., 1956, "Investment, Income and the Multiplier," in Singh, editor, *Keynesian Economics*.
- Rashid, Salim, *Economic Policy for Growth: Economic Development is Human Development*, Kluwer, Boston, etc.
- Robbins, L., 1935, *Essays on the Nature and Significance of Economic Science*, 2<sup>nd</sup> ed., Macmillan, London.
- Robbins, L., 1968, *The Theory of Economic Development in the History of Economic Thought*, MacMillan, London.
- Rosenstein - Rodan, P., 1943 (June - Sept.), "Problems of Industrialization of Eastern and South - Eastern Europe, " *Economic Journal*, # 53, 202 - 211.
- Rosenstein - Rodan, P., 1944, "The International Development of Economically Backward Areas, " *International Affairs*, Vol. No. 2.
- Rosenstein-Rodan, p., 1957, "Notes on Theory of Big Push," MIT Center for International Studies.
- Rostow, W. W., 1961, *The Stages of Economic Growth*, Cambridge Univ. Press, N. Y.
- Scitovsky, T., 1954, "Two Concepts of External Economies," *Journal of Political Economy*, Feb., Vol. 62, #2.
- Sen. A., 1983, "Development: Which Way Now? *Economic Journal*, pp. 745-62, also in Jamson, K., and Wilber, C., *The Political Economy of*



*Development*(1996) Mc Graw Hill.

Sen. A., 1988, "The Concept of Development," In Chenery and Srinivasan, (eds.), *Handbook of Development* ,North Holland Amsterdam, N.Y., Tokyo, Oxford.

Singer, Hans, "Adam Smith: Forbear of Development Studies," 1988, in Singer, H., *Growth Development and Trade*, London, Elgar.

Suhartono, R.B., 1985, "Industrial Development in Asean," Mimio, 15<sup>th</sup> Pacific Trade and Development Conference.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان د علومو او مطالعات فریښی  
پرتال جامع علوم انسانی